



حاشیه‌ای بر انتشار یادمان آیت‌الله حاج‌شیخ‌احمد زاهدنجفی

«زاهد صادق» در آیینهِ روایت‌ها

■ محمد زاهدنجفی



در گذر زمان، انسان‌های که کردار و منش انسانی خود را در میان دوستان و علاقه‌مندان به یادگار نهاده، نام خود را در صفحات تاریخ و دل مشتاقان جاودانه ساخته‌اند. نام و یاد این مردان بزرگ با گردش روزگار فراموش نمی‌شود و زنگار نخواهد گرفت. اینان به اقتضای کار‌های مهم و رفتارهای شایسته‌ای که انجام می‌دهند و تأثیری که در جامعه و اطرافیان خود می‌گذارند، همواره نامشان با جمعت و همراه با ستایش برده می‌شود. زندگانی چنین افرادی درخور پژوهش و نگاه عمیق است و می‌تواند سرمشقی برای آیندگان و انسان‌های جویای فیض و فضیلت قرار گیرد و آنان را به قرب‌الهی رهنمون کرد. یکی از این فرزاتگان فرهیخته مرحوم آیت‌الله زاهدنجفی است که در بخش اعظم حیات خویش، با رفتار و کردار خود انسان‌های بسیاری را تربیت کرد، از این‌رو می‌توان گفت هرگز نمرده، بلکه در یادها ماندگار شده است. علاقه ایشان به گسترش مبانی دین و آموزه‌های دینی سبب جذب حداکثری افراد گوناگون به مذهب شد و علاقه‌مندی آنان به روحانیت و عالمان دینی و تقید به انجام دستورات شرعی را به دنبال داشت. خدمات اجتماعی او عامل تشویق و دلگرمی افراد دلسوز و عاشق خدمت به مردم شد و آنان با حلقه زدن بر گرد او به خدمت‌رسانی پرداختند.

مطالعه خاطرات و زندگینامه بزرگان یک‌جامعه فواید زیادی برای خوانندگان به همراه دارد که از آن جمله: آشنایی با تاریخ، شناخت هویت و فرهنگ جامعه و شیوه صحیح تکامل و ترقی فردی است. در این میان خاطرات علمی پرهمیز کار که دو بال دانش و پارسایی دارند، فوایدی افزون بر آنچه ذکر شده دارد. آیت‌الله



زاهد

زاهد با داشتن سوابق درخشان علمی و معنوی، مجتهدی زمان شناس و آراسته به ملکات اخلاقی بود.وی این همه را از عبادت‌های خالصانه و گریه‌های نیمه‌شب و محبت به خاندان عصمت‌علیه‌م السلام و توسل به دامان آن بزرگواران داشت. فتن الامام الحسین العسکری علیه‌السلام: «ان الوصل الی الله عزوجل سفرف لا یدرک الا بمطاعه اللیل» که مسیر مؤمن برای وصول الی‌الله جز با شبزنده‌داری میسر نمی‌شود.بیاده‌روی‌های آن مرحوم از نجف‌اشرف به کربلا، مقلی و بالعکس، گویای عشق عمیق و ارادت وافر او به این خاندان است. برای آشنایی با این اسوه پارسایی و دانش‌دوستی، بر آن شد تا زندگینامه‌ای تهیه کنم که کتاب حاضر، نمره تلاش‌ها در این راستاست. اثری که هم‌اکنون در معرفی آن سبک در معرفی آن می‌رود، مجموعه‌ای است گردآمده از دو نوشته و پنج مصاحبه با مرحوم آیت‌الله زاهدنجفی… که در سال‌های مختلف انجام شده است. این مصاحبه‌ها را شخص حقیقی و حقوقی انجام داده‌اند و از برخی از آنها قیلم با برخی مصادم‌موجود است.این مصاحبه‌ها به صورت اول شخص بوده، همگی از زبان مرحوم آیت‌الله زاهد است. کوشش شده لحن مصاحبه‌ها نیز از حالت گفتاری رد آمده، به حالت نوشتاری درآید.ایشان از افراد متعدد و مکان‌های گوناگون ییاد کرده‌اند که تدوینگر درباره هر یک از آنها توضیحی داده است، ولی متأسفانه در پاره‌ای موارد، به سبب بعد زمانی و مکانی (نجف‌اشرف، مطالب مطرح شده و پیدا نکردن منبع، پیامی نام‌ها بدون توضیح آمده‌اند. آیات و احادیث مشایخ شده نیز تماماً مأخذیابی و ترجمه شده‌اند. شایان ذکر آن‌که تیتراهی زندگینامه، از تدوین‌کننده است. برای تکمیل این مصاحبه‌ها، مجموعه‌ای از خاطرات فرزندان، دوستان، شاگردان و خویشان نیز افزوده شد. همچنین به مناسبت شهادت فرزند حضرت آیت‌الله زاهد، بخشی هم به بیان زندگینامه وی و ویژگی‌های شهید‌هادی زاهد اختصاص یافت. چند مقاله نیز برخی از دوستان و ارادتمندان آیت‌الله زاهد نوشته بودند که به این مجموعه اضافه شد. پیش از آغاز این زندگینامه، شایسته دیدم متنی مختصر از زندگی ایشان را که پژوهشگر ارجمند جناب آقای محمدرضا زاهدوش نوشته است، برای آشنایی کلی خوانندگان محترم با زندگی مرحوم آیت‌الله زاهد بیاورم. در پایان، سلسلگزارم که با فراهم کردن آراش در منزل، زمینه مطالعه و تحقیق اینجناب را مهیا ساختند. امید است اثر حاضر گامی هر چند کوچک، در شناسایی عالمان فرهیخته جهان تشیع و به‌طور خاص کشور عزیزمان ایران و به‌وجه خاص، شهر عالم‌خیز اسفهان باشد.

■ احمدرضا صدری

پیدا شدن بقایای یک جسد در شهری مطالعه‌مختان یا مشتاقان جاودانه ساخته‌اند. نام و یاد این مردان بزرگ با گردش روزگار فراموش نمی‌شود و زنگار نخواهد گرفت. اینان به اقتضای کار‌های مهم و رفتارهای شایسته‌ای که انجام می‌دهند و تأثیری که در جامعه و اطرافیان خود می‌گذارند، همواره نامشان با جمعت و همراه با ستایش برده می‌شود. زندگانی چنین افرادی درخور پژوهش و نگاه عمیق است و می‌تواند اتفاقی نیک قلمداد شود. هم از این‌رو می‌است که مسا نیز در صفحه تاریخ، پس از رویداد شهری، چنین رویکردی را بر گزیده‌ایم و تا کنون مطالبی در این رابطه به شما تقدیم داشته‌ایم. آنچه پیش‌رو دارید نیز چنین رویکرد و مضمونی دارد. امید آنکه مقبول افتد. ■■■■

■ آبرونساید، رضاخان و درز گرفتن موضوع توسط پهلوی دوم

پهلوی دوم پس از خلع از سلطنت و در مقام روایت و تحلیل کودتای سوم اسفند۱۲۹۹، کلامهنگامی‌های رضاخان با انگلستان و ملاقات ابرونساید با وی در قزوین را درز گرفته و تنها به اشاره‌های بسنده کرده است. اشاره‌ای که در صورت دقت، می‌تواند برای

تاریخ‌پژوهان راهگشا باشد:

«پس از انقلاب اکبر، پدرم افسران روس را که غالباً مخالف بلشویک‌ها بودند، از تپ قراق اخراج کرد و فرماندهی آن را به عهده گرفت. در این هنگام وی ۲هزار و ۵۰۰ تن سواره‌نظام با تجربه به اختیار داشت و از محل استقرار نیروهایش در قزوین، به قصد نجات کشور عزم تهران کرد و احمدشاه را در سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد پایتخت حکومت نمود. آن قول ژنرال انگلیسی ابرونساید نقل کرده‌اند که رضاخان تنها مردی است که می‌تواند ایران را نجات دهد!»^(۱)

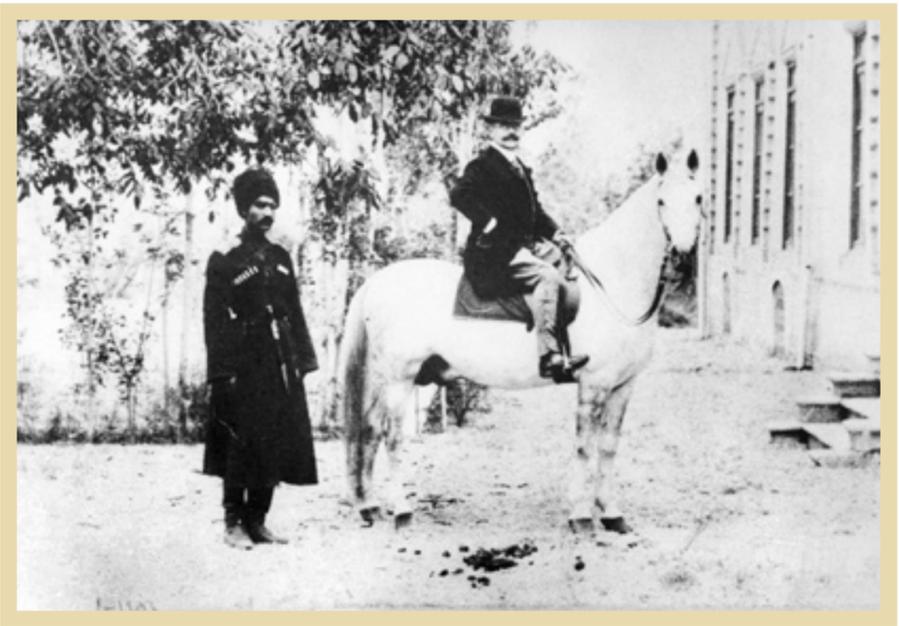
شاه در فراز دیگری از روایت خود، به همگامی سیدضیاءالدین طباطبایی با رضاخان واشتهار او به گرایش به انگلیسی‌ها اشاره کرده است. او در عین حال اشاره می‌کند که در نهایت، پدرش توانستند او را تحت کنترل و او را برای اینکه فضای سیاسی بیشتری داشته باشد، به بیرون از دایره سیاست رانده است: «یکی از یاران پدرم در این قیام سیدضیاءالدین طباطبایی روزنامه‌نویس جوانی بود که به هواداری از انگلیس‌ها شهرت داشت. احمدشاه سیدضیاءالدین رامامور تشکیل دولت کرد، ولی وی پس از یکصد روز حکومت، به خواست پدرم که مایل بود آزادی عمل بیشتری داشته باشد، ایران را ترک کرد.»^(۲)

سیاست کشور ما در سفارتخانه‌های روسیه و بریتانیا تدوین می‌شدا
محمدرضا پهلوی در «پاسخ به تاریخ» در تبیین شرایط سیاسی کشور در دوران قدرت‌گیری پدرش، به دست باز دولتین روس و انگلس در اداره کشور اشاره دارد. او به شکل تلویحی می‌پذیرد که پدر وی نیز در این بستر، چاره‌ای جز گردن نهاندن به این شرایط نداشته است:

«از سال ۱۸۵۷ که قرار داد پاریس منعقد شد، تا سال ۱۹۲۱ هیچ‌یک از دولت‌های ایران نتوانست تصمیمی بگیرد، سربازی جابه‌جا کند، قانونی بگذراند مگر آنکه توافق یکی از سفارتین روس با انگلیس را جلب کرده باشد یا توافق هر دوی آنها را! سیاست کشور ما اگر بتوان اصطلاح سیاست را در این مورد به کار برد، در سفارتخانه‌های روسیه و بریتانیا تدوین می‌شد و این دولت با ایران رفتاری بس تحقیرآمیز داشتند. به دولت ایران دستور می‌دادند، ایران را تهدید و همگام برای ارباب ایران چندصندتن سرباز در سواحل خلیج فارس پیاده می‌کردند و تنها بعضی از ایلات شجاع چاه‌کوتاهی و تنگستانی بودند که به ابتکار خود در مقابل آنان مقاومتی نشان می‌دادند.»^(۳)

عاریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



نکته‌ها و روایت‌هایی از چگونگی آمدورفت و نیز شیوه کشورداری پهلوی اول در آیینهِ تاریخ

پیشرفت به مدد ممنوعیت شلوارهای پاچه‌گشادا!

■ علل واقعی کودتای رضاخانی

پس از اخراج رضاخان از ایران، بسیاری از صاحب‌منصبان، نظامیان و تحلیلگران وقایع سیاسی، علل واقعی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به قلم آورده‌اند. از جمله آنان سرسنگ غلامرضا مصور رحمانی است که سال‌ها بعد، خاطرات خود را در «کهنه سرباز» به‌نگارش درآورد:

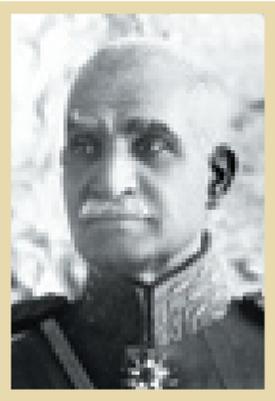
«علت اجسرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را آکتورهایی چون مقتدر، جاری ساختن اصلاحات در ایران ذکر کردند. حال آنکه واقعیات نشان داد هدف آن چیزی جز تأمین نظر «لرد کرزن» در ایجاد یک «دولت پوشالی» در ایران برای تأمین هدف‌های اصلی زیر نبوده است:

الف - انحلال اداره ژاندارمری که به وسیله افسران سوئدی سازمان داده شده بود و مأمیلات ملی گرای

داشتند.

ب – ایجاد راه‌آهن سرتاسری در مسیر خارق‌العاده بین بندر مشهور و بندر گز (بندر گز بندری است که در تمام دوران سلطنت پهلوی‌ها، به وسیله راه آهن، چیزی بدانجا وارد یا از آنجا خارج نشده است) که واقع برای دفاع از هندوستان در نظر گرفته شده بود و ترسیم آن مسییر را به نبوغ مهندسی رضاشاه نسبت دادن که یک شبه با علم مهندسی لدنی خود، آن را بدون کمک حتی یک نفر، شخصاً ترسیم و برای اجرا به وزیر راه داد. (در اداره کل راه‌آهن آن روز حتی ماشین‌نویس‌ها می‌دانستند که آن طرح را انگلیسی‌ها به شاه واگذار کردند و او هم همان را عیناً برای اجرا به وزیر راه آن وقت سپرد.)

ج – منحرف ساختن تمرینات سربازی از دفاع واقعی آب و خاک به خدمتکاری، بیگاری و کارهای نامیشی و انصراف مطلق از برقراری طرح دفاعی.



د

درک رضاخان از تعالی و پیشرفت جامعه، در حد تغییر پوشش‌های سنتی و شرقی جامعه ایران بود. او بر این باور بود که پیشرفت و تعالی جامعه، به لباس مردمان آن بستگی دارد. از این‌رو پس از بازگشت از دیدار با آتاتورک، تغییر لباس و برداشتن حجاب زنان را دستورالعملی برای اصلاح سیاست روس و انگلس در اداره کشور می‌داند. او به شکل تلویحی می‌پذیرد که پدر وی نیز در این بستر، چاره‌ای جز گردن نهاندن به این شرایط نداشته است:

«از سال ۱۸۵۷ که قرار داد پاریس منعقد شد، تا سال ۱۹۲۱ هیچ‌یک از دولت‌های ایران نتوانست تصمیمی بگیرد، سربازی جابه‌جا کند، قانونی بگذراند مگر آنکه توافق یکی از سفارتین روس با انگلیس را جلب کرده باشد یا توافق هر دوی آنها را! سیاست کشور ما اگر بتوان اصطلاح سیاست را در این مورد به کار برد، در سفارتخانه‌های روسیه و بریتانیا تدوین می‌شد و این دولت با ایران رفتاری بس تحقیرآمیز داشتند. به دولت ایران دستور می‌دادند، ایران را تهدید و همگام برای ارباب ایران چندصندتن سرباز در سواحل خلیج فارس پیاده می‌کردند و تنها بعضی از ایلات شجاع چاه‌کوتاهی و تنگستانی بودند که به ابتکار خود در مقابل آنان مقاومتی نشان می‌دادند.»^(۳)

رضاخان در دوران مهنری اسپسپهینر هشتاد تهران

د

بسیاری از رجال تاریخ معاصر ایران از رضاخان شنیده بودند که گفته بود: «انگلیسی‌ها مرا آوردند اما ندانستند که چه کسی را آوردند!» رضاخان با این سخن، تلویحاً می‌گذاشتند ریشه انگلیسی حاکمیت خویش را پذیرفته بود. سلطنت فرزندش نیز حاصل توافق محمدعلی فروغی با انگلستان بود. با این حال فرزندش، آنچنان سبیه این گمشدگان را بر سر خویش سنگین می‌دید که اینگونه تلاش می‌کرد خود را از وزر و وبال آن خلاصه معلوم شد که چون چند هفته‌ای است نسل شغال از اطراف کاخ سعدآباد و حتی روستاهای اطراف مثل جعفرآباد و قاسم‌آباد به کلی ور افتاده است، شکارچی‌ها شب‌ها به اطراف اوین و یونجه‌زار و کن سولتفون و حتی امامزاده داود رفته، شغال شکاری می‌کنند و صبح زود به سعدآباد می‌آورند تا انعام بگیرند!»^(۴)

۲۰ سال که به درستی دوره اختناق ایران و دین به شمار می‌رفت، همه دیدید و دیدیم که بالاترین هدف رضاخان علما بودند و انقدر که او

با آنها بد بود با دیگران نبود چون می‌دانست اگر گلولی آنها را به سختی فشار ندهد و زبان آنها را در هر گوشه با زور سرنیزه نبیند، تنها کسانی که با مقاصد مسوم او طرفیت کنند و با روپه‌هایی که می‌خواست بر خلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نمایند، آنها هستند و زمامداران آن روز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او هم‌راه بودند یا ضعیفانفلس و ترسو بودند و با یک‌هو از میدان در می‌رفتند. او با مرحوم مدرس روزگاری گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق. او حال علمای دیگر را سنجدید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه‌های ارباب‌های خود فهمید.»^(۵)

■ جله‌هایی از تأثیرات تربیت رضاخانی

بر کارگزاران امنیتی او

تاج‌الملوک آبر ملو، همسر رضاخان و مادر محمدرضا، علیرضا، شمس و اشرف پهلوی پس از گریختن کار ایران و در اوپسین سالیان حیات، به بازگویی پاره‌ای از خاطرات خویش از منش حکومتی رضاخان پرداخت.

گفته‌های وی در این بساره نشان می‌دهد که رضاخان کارگزاران حکومتی و به ویژه امنیتی خود را تنها بر مدار ریاکاری و دروغ‌پردازی تربیت کرده است. «ملکه مادر» در این باره می‌گوید: «یک بار موقعی که رضا رفته بود بازدید از کارخانه چیت‌سازای تهران، متوجه شد ساعت‌مچی‌اش گم شده است. در بازدید از کارخانه چیت‌سازی که توسط مهندسان آلمانی در اطراف ری ساخته شده بود، رئیس شهرپانی هم همراه رضا بود. موضوع گم شدن ساعت را در رئیس شهرپانی اطلاع داد و بعد از خاتمه بازدید به کاخ شهری مراجعت نمود. موقعی که رضا به کاخ شهری برمی‌گردد متوجه می‌شود ساعت در کارخانه گم نشده، بلکه آن را روی میز کارش در داخل کاخ جا گذاشته است. به همین خاطر گوشی تلفن را بر می‌دارد تا موضوع پیدا شدن ساعت را به آبرم اطلاع دهد. به محض آنکه آبرم گوشی را در دستش می‌گیرد، رئیس شهرپانی می‌شود و به محض فرستاده و همه‌شان به مشارکت در دزدیدن ساعت اعلیحضرت اعتراف کرده‌اند.» رضا می‌گوید: «پدرم پدرو سوخته ساعت اصلاحم نشده و پیش خودم بوده است. چطور این افراد به سرقت ساعت اعتراف کرده‌اند؟! بعدها رضا چند بار این داستان را تعریف کرد و منظورش این بود که قدرت شهرپانی چقدر است!»^(۶)

■ پدرم تصمیم گرفت استفاده از لباس‌های قدیمی شرقی را ممنوع کند

درک رضاخان از تعالی و پیشرفت جامعه، در حد تغییر پوشش‌های سنتی و شرقی جامعه ایران بود. او بر این باور بود که پیشرفت و تعالی جامعه، به لباس مردمان آن بستگی دارد. از این‌رو پس از بازگشت از دیدار با آتاتورک، تغییر لباس و برداشتن حجاب زنان را دستورالعملی برای اصلاح سیاست روس و انگلس در اداره کشور می‌داند. او به شکل تلویحی می‌پذیرد که پدر وی نیز در این بستر، چاره‌ای جز گردن نهاندن به این شرایط نداشته است:

«از سال ۱۸۵۷ که قرار داد پاریس منعقد شد، تا سال ۱۹۲۱ هیچ‌یک از دولت‌های ایران نتوانست تصمیمی بگیرد، سربازی جابه‌جا کند، قانونی بگذراند مگر آنکه توافق یکی از سفارتین روس با انگلیس را جلب کرده باشد یا توافق هر دوی آنها را! سیاست کشور ما اگر بتوان اصطلاح سیاست را در این مورد به کار برد، در سفارتخانه‌های روسیه و بریتانیا تدوین می‌شد و این دولت با ایران رفتاری بس تحقیرآمیز داشتند. به دولت ایران دستور می‌دادند، ایران را تهدید و همگام برای ارباب ایران چندصندتن سرباز در سواحل خلیج فارس پیاده می‌کردند و تنها بعضی از ایلات شجاع چاه‌کوتاهی و تنگستانی بودند که به ابتکار خود در مقابل آنان مقاومتی نشان می‌دادند.»^(۳)

■ روحانیت تنها نیروی سازش‌ناپذیر در مبارزه با رضاخان

روایت محمدرضا پهلوی از علل مصادف رضاخان با روحانیت را از نظر گذرانیدیم. حال می‌توان واقعت ماجرا را از آنچه هر خامه رهبر کبیر انقلاب اسلامی در «کشف‌الاسرار» جاری گشته است، پی گرفت: «در

۹

اروزنامه جوان | شماره ۵۲۶۹

صبح چند نفر شکارچی با هفت هشت لاشه شغال در محوطه کاخ شرفیاب حضور شده و برای هر لاشه شغال دو قران انعام گرفتند. پس فردا تعداد شکارچی‌ها به ۱۰ نفر رسید و همینطور در طول هفته به صورت تصاعدی به تعداد شکارچی‌ها و شغال‌ها اضافه شد.ا رضا عادت داشت صبح زود بلند شود و در باغ و محوطه سعدآباد قدم بزند. به محض آنکه رضا پایش را به محوطه کاخ می‌گذاشت، ملاحظه می‌کرد صدف طولیلی از شکارچی‌ها به ترتیب قد تشکیل شده و هر کدام هم چند لاشه شغال جلوی پای خود انداخته و منتظر انعام هستند. چند ماه این وضعیت ادامه داشت و کم‌کم صدای زوزه شغال‌ها به کلی قطع گردید. شغال از خانواده سگ و از جانوران فوق‌العاده باهوش است. مأموران کاخ جنازه شغال‌ها را در اطراف محوطه کاخ می‌گذاشتند و شغال‌ها با مشاهده لاشه هم‌نوعان خود کم‌کم متوجه شدند که خوردن انگورهای کاخ عاقبت ندارد(!) و دشمنان را روی کولشان گذاشتند و آن منطقه را ترک کردند. با آنکه حدود چند هفته بود دیگر صدای زوزه شغال‌ها در اطراف پارک و قصر سعدآباد شنیده نمی‌شد اما هر روز صبح زود ماجرای تقدیم لاشه و دریافت انعام ادامه داشت تا اینکه راضیک روز صبح عصبانی شد و به محض آنکه چشمش به شکارچی‌ها افتاد دست از دهن کشید و همه را تهدید کرد اگر راست نگویند که شغال‌ها را از کجا آورده‌اند آنها را فلک خواهد بست. خلاصه معلوم شد که چون چند هفته‌ای است نسل شغال از اطراف کاخ سعدآباد و حتی روستاهای اطراف مثل جعفرآباد و قاسم‌آباد به کلی ور افتاده است، شکارچی‌ها شب‌ها به اطراف اوین و یونجه‌زار و کن سولتفون و حتی امامزاده داود رفته، شغال شکاری می‌کنند و صبح زود به سعدآباد می‌آورند تا انعام بگیرند!»^(۴)

■ تلاش بی‌فروام برای فرار از انگ

انگلیسی بودن

بسیاری از رجال تاریخ معاصر ایران از رضاخان شنیده بودند که گفته بود: «انگلیسی‌ها مرا آوردند اما ندانستند که چه کسی را آوردند!»

رضاخان با این سخن، تلویحاً ریشه انگلیسی حاکمیت خویش را پذیرفته بود. سلطنت فرزندش نیز حاصل توافق محمدعلی فروغی با انگلستان بود. با این حال فرزندش، آنچنان سبیه این گمشدگان را بر سر خویش سنگین می‌دید که اینگونه تلاش می‌کرد خود را از وزر و وبال آن خلاصه معلوم شد که چون چند هفته‌ای است نسل شغال از اطراف کاخ سعدآباد و حتی روستاهای اطراف مثل جعفرآباد و قاسم‌آباد به کلی ور افتاده است، شکارچی‌ها شب‌ها به اطراف اوین و یونجه‌زار و کن سولتفون و حتی امامزاده داود رفته، شغال شکاری می‌کنند و صبح زود به سعدآباد می‌آورند تا انعام بگیرند!»^(۴)

۲۰ سال که به درستی دوره اختناق ایران و دین به شمار می‌رفت، همه دیدید و دیدیم که بالاترین هدف رضاخان علما بودند و انقدر که او با آنها بد بود با دیگران نبود چون می‌دانست اگر گلولی آنها را به سختی فشار ندهد و زبان آنها را در هر گوشه با زور سرنیزه نبیند، تنها کسانی که با مقاصد مسوم او طرفیت کنند و با روپه‌هایی که می‌خواست بر خلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نمایند، آنها هستند و زمامداران آن روز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او هم‌راه بودند یا ضعیفانفلس و ترسو بودند و با یک‌هو از میدان در می‌رفتند. او با مرحوم مدرس روزگاری گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق. او حال علمای دیگر را سنجدید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه‌های ارباب‌های خود فهمید.»^(۵)

۲۰ سال که به درستی دوره اختناق ایران و دین به شمار می‌رفت، همه دیدید و دیدیم که بالاترین هدف رضاخان علما بودند و انقدر که او با آنها بد بود با دیگران نبود چون می‌دانست اگر گلولی آنها را به سختی فشار ندهد و زبان آنها را در هر گوشه با زور سرنیزه نبیند، تنها کسانی که با مقاصد مسوم او طرفیت کنند و با روپه‌هایی که می‌خواست بر خلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نمایند، آنها هستند و زمامداران آن روز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او هم‌راه بودند یا ضعیفانفلس و ترسو بودند و با یک‌هو از میدان در می‌رفتند. او با مرحوم مدرس روزگاری گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق. او حال علمای دیگر را سنجدید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه‌های ارباب‌های خود فهمید.»^(۵)

۲۰ سال که به درستی دوره اختناق ایران و دین به شمار می‌رفت، همه دیدید و دیدیم که بالاترین هدف رضاخان علما بودند و انقدر که او با آنها بد بود با دیگران نبود چون می‌دانست اگر گلولی آنها را به سختی فشار ندهد و زبان آنها را در هر گوشه با زور سرنیزه نبیند، تنها کسانی که با مقاصد مسوم او طرفیت کنند و با روپه‌هایی که می‌خواست بر خلاف نفع مملکت و صلاح دین اتخاذ کند مخالفت نمایند، آنها هستند و زمامداران آن روز یا نوکرهای خاص او بودند و با مقاصد او هم‌راه بودند یا ضعیفانفلس و ترسو بودند و با یک‌هو از میدان در می‌رفتند. او با مرحوم مدرس روزگاری گذراند و تماس خصوصی داشت و فهمید که با هیچ چیز نمی‌توان او را قانع کرد نه با تطمیع و نه با تهدید و نه با قوه منطق. او حال علمای دیگر را سنجدید و تکلیف خود را برای اجرا کردن نقشه‌های ارباب‌های خود فهمید.»^(۵)

■ بی‌نوشت‌ها:

۱۷/۳- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، فصل مربوط به ظهور رضاخان

۴- غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز (خاطرات سیاسی-نظامی و اقتصادی)، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، صص ۱۷- ۱۶

۵- فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، صص ۱۸۵- ۱۸۴

۶- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صص ۴۴.

۷- امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، کشف‌الاسرار، ص

۸/۹- تاج‌الملوک، ملکه، همسر رضاپهلوی شاه ایران، خاطرات ملکه پهلوی (تاج‌الملوک پهلوی)/

مصاحبه‌کنندگان ملیحه خسروداد، توج نصاری ایقون و به اصطلاح شیرهای بودند، کاری از پیش

دست آخر رضا مجبور شد شخصاً استین‌ها را

بلا بزند و برای او نبود کردن شغال‌ها فکری بکند.

رضا شکارچی‌های محلی و اهالی دهات اطراف

ماجرا را از آنچه هر خامه رهبر کبیر انقلاب اسلامی

در «کشف‌الاسرار» جاری گشته است، پی گرفت: «در

لاشه شغال بیاورد ۲ قران انعام خواهد گرفت. فردا